



آموزه ۱۳: خوان هشتم



هفت خوان رستم: ۱- جنگ با شیر بیشه ۲- تشنگی ۳- جنگ با اژدها ۴- رویارویی با جادوگر ۵- گرفتار کردن «اولاد» دیو ۶- رویارویی با «ارژنگ» دیو ۷- نبرد با «دیو سپید»

■ یادم آمد هان! / داشتم می‌گفتم: آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / و چه سرمای، چه سرمای / بادبرف و سوز وحشتناک

قلمرو زیبایی: خوان: مرحله [هم‌آوا؛ خان: رئیس] / **خوان هشتم:** منظور خوانی است که رستم گرفتارش (چاه) شد / هان: شبه جمله، حرف آگاهانش / سورت: تند و تیزی، حدت و شدت (شبه هم‌آوا، صورت: چهره) / بیداد: ستم / «ها» در «بیدادها» نشانه زیادی / **چه سرمای:** جمله تعجبی، واژه آرای / **چه:** صفت تعجبی / **بادبرف:** کولاک، بوران، برفی که با باد همراه باشد، از ترکیبات زیبایی ساخت شاعر است

قلمرو ادبی: شعر نیمایی / وزن: فاعلاتن ... (رشته انسانی) / شب: نماد بیداد و ستم / **بیداد سورت سرمای دی:** جانبخشی، کنایه از شدت سرما / دی: مجاز از زمستان - بیانگر ستم در جامعه / **سرما، بادبرف، سوز، دی:** تناسب / **هان، آن:** جناس

بازگردانی: آری به یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای زمستان شدید بود. آه، چه سرمای! تند و استخوان سوز بود.

پیام: بیانگر بیداد حاکم بر جامعه

■ **لیک خوشبختانه آخر سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود، همچو شرم ...**

قلمرو زیبایی: لیک: ولی، حرف پیوند همپایه ساز / خوشبختانه، آخر: قید / سرپناه: پناهگاه / **قلمرو ادبی:** بیرون ... سرد همچون ترس: تشبیه / گرچه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس / **واج آرای صامت «ر» / قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم:** تشبیه / گرم، سرد؛ تیره، روشن: تضاد / گرم، شرم: جناس / تیره و سرد بودن ترس، گرم و روشن بودن شرم: حس‌آمیزی / سرد: ایهام (۱- در برابر گرم ۲- صمیمی نبودن) / گرم: ایهام (۱- داغ ۲- صمیمی و پرمهر)

بازگردانی: اما سرانجام جایی را برای سرپناه پیدا کردم. هر چند که بیرون از آن سرپناه، فضایی تیره و سرد (بی روح) همانند ترس و هراس بود؛ ولی داخل قهوه خانه (پناهگاه) چون شرم و حیا گرم و روشن بود.

پیام: فضای یأس آلود و ستم زده جامعه

■ **همگنان را خون گرمی بود. / قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود.**



قلمرو زبانی: همگان: همگان، م همگن / «را» در «همگان را»: نشانه دارندگی / **نقال:** داستان گو / **قلمرو ادبی:** خون گرمی بود: کنایه از صمیمیت و مهربانی / گرم، روشن، آتشین: تناسب / آتشین پیغام: کنایه از گیرایی سخن، حس آمیزی / **کانون:** ایهام (۱- انجمن ۲- آتشدان) / **کانون گرم:** ایهام (۱- داغ ۲- صمیمی و پرمهر) / **گرم:** واژه آرایه

بازگردانی: همگان با هم، صمیمی، خودمانی و یکدل بودند، فضای قهوه خانه گرم و روشن بود و به راستی که انجمن دوستانه‌ای داشت.

■ **مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم -**

قلمرو زبانی: نقال: داستانگو / **نای:** نی، گلو / **دم:** نفس / **چونان:** مانند/ **حدیث آشنایش:** داستان‌های شاهنامه یا داستان کشته شدن رستم / **قلمرو ادبی:** **نای:** مجاز از صدا و سخن / **دم:** مجاز از سخن / **ساکت بودن سکوت:** تشخیص / **ساکت، سکوت:** هم‌ریشگی (رشته انسانی) / **دمش چونان حدیث آشنایش گرم:** تشبیه / **چونان:** ادات تشبیه / **گرم بودن دم:** کنایه از گیرایی کلام / **صدای گرم، نای گرم، دم گرم، حدیث گرم:** حس آمیزی

بازگردانی: مرد نقال نیز سخنانش گرم و گیرا بود؛ همچنین سکوت و خاموشی اش دیگران را به سکوت وامی داشت و خاموشی اش سنگین، دلچسب و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او (داستان‌های شاهنامه) دلنشین بود.

■ **راه می‌رفت و سخن می‌گفت / چوبدستی منتشا مانند در دستش، / مست شور و گرم گفتن بود. / صحنه میدانک خود را تند و گاه آرام می‌پیمود.**

قلمرو زبانی: منتشا: نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام منتشا (شهری در آسیای صغیر) / **شور:** شوق، وجد، هیجان / «ک» در میدانک: «ک» خردداشت / **پیمودن:** طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیمای) / **قلمرو ادبی: چوبدستی** منتشا مانند: تشبیه / **مست شور:** اضافه استعاری / **مست شور:** کنایه از این که هیجان همه وجودش را فراگرفته بود و غرق آن کار بود؛ استعاره پنهان / **گرم گفتن:** کنایه از سرگرم سخن گفتن با تمام وجود / **گرم گفتن:** حس آمیزی / **تند، آرام:** تضاد

بازگردانی: (مرد نقال) در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت، (داستان‌های شاهنامه را بازگو می‌کرد). چوب دستی، همچون عصا در دست داشت و غرق شور و گرم گفتن بود. میدان کوچک (قهوه خانه) را گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود.

■ **همگان خاموش. / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، / پای تا سر گوش**

قلمرو زبانی: همگان: همگان / خاموش: ساکت / **گرد بر گرد:** پیرامون / **پیمودن:** طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیمای) / **به کردار:** مانند؛ ادات تشبیه / **قلمرو ادبی: به کردار صدف:** مانند صدف / **گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید:** مردم دور او جمع شده بودند (مشبه) همان طوری که صدف مروارید را فرا می‌گیرد (مشبه به)، تشبیه مرکب، خاموش و پای تا سر گوش (وجه شبه) / **واج آرایه صامت «گ»، «د»، «ر»** / **به کردار:** ادات تشبیه / **واژه آرایه:** گرد / **مروارید، صدف:** مراعات نظیر / **پای تا سر:** مجاز از همه وجود / **پای تا سر گوش:** کنایه از بسیار دقیق گوش دادن / **پا، سر، گوش:** تناسب /

بازگردانی: از سوی دیگر همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می‌دادند.



■ هفت خوان را زادسرو مرو / یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد / آن هریوه خوب و پاک‌آیین – روایت کرد: / خوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون ... / من که نامم ماث ...

قلمرو زبانی: زادسرو: مخفف آزاد سرو یکی از روایان شاهنامه که اهل مرو بود / مرو: شهر مرو / قول: گفته / ماخ سالار: یکی دیگر از روایان شاهنامه که اهل هرات بود / هریوه: صفت نسبی، هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان) / پاک‌آیین: زرتشتی / ماث: مخفف مهدی اخوان ثالث / قلمرو ادبی: جناس: سرو، مرو؛ مرو؛ مرد؛ مرد، کرد / واژه آرای: من / واج آرای: «م»

بازگردانی: هفت خوان را آزادسرو مروی و یا به قولی «ماخ سالار» آن مرد ارجمند و آن هراتی خوب و پاک‌دین این گونه روایت می‌کرد ... اما خوان هشتم را اکنون من شاعر برایتان روایت می‌کنم من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است.

■ همچنان می‌رفت و می‌آمد. / همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد

قلمرو ادبی: می‌رفت، می‌آمد: تضاد / می‌گفت: واژه آرای / واج آرای: «م»

بازگردانی: (مرد نقال) همچنان در فضای قهوه خانه گام برمی‌داشت و همچنان داستان (مرگ رستم) را روایت می‌کرد و این گونه می‌گفت.

■ قصه است این، قصه، آری قصه درد است / شعر نیست، / این عیار مهر و کین و مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - همچون پوچ - عالی نیست.

قلمرو زبانی: این: ضمیر اشاره / عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار، سنج / مرجع «این» در «این عیار»: قصه / مهر: مهربانی، عشق / محض: هر چیز خالص، بی غش، بی آرایش. / قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که تپی از جوانمردی اند. / هیچ همچون پوچ ...: شعری که هیچ باشد مانند پوچ و خالی، عالی نیست و ارزشی ندارد. / قلمرو ادبی: قصه، است، نیست: واژه آرای / است، نیست: تضاد / مهر، کین: تضاد / مرد، نامرد: تضاد / مهر، مرد؛ کین، نامرد: لف و نشر / هیچ همچون پوچ عالی نیست: متناقض نما، تشبیه / واج آرای «س»، «چ» / خالی، عالی: جناس

بازگردانی: سخن من، داستان درد و رنج مردم است و متکی بر واقعیت. شعری نیست که بر خیال استوار باشد. این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بازگو می‌کند و آشکارکننده خیانت نامردان است. همچون شعرهای بدون درون مایه نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد. (شعر من متعهد و لبریز از حقیقت است.)

■ این گلیم تیره بختی‌هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها، / روکش تابوت تختی‌هاست

قلمرو ادبی: این گلیم تیره بختی‌هاست: تشبیه / گلیم تیره بختی: اضافه تشبیهی / سهراب، سیاوش: تلمیح به داستان سیاوش و سهراب، نماد انسانهای ستم دیده و پاکدامن / خیس خون بودن: کنایه از تر و تازه بودن / داغ: ایهام (۱- گرم ۲- درد و سوگ) / روکش تابوت تختی: کنایه از ملی بودن ماجراست، تلمیح / تشبیه قصه خوان هشتم به روکش تابوت تختی؛ کنایه از اینکه شعر من ملی است.

بازگردانی: شعر من، گلیم تیره بختی‌ها و بیان کننده درد و رنج این جامعه است و به خون داغ سهراب‌ها و سیاوش‌ها آغشته شده و روکش تابوت پهلوانی چون تختی گردیده است و هنوز تازه است. (پهلوانانی چون سهراب و سیاوش و تختی که هر سه ناجوانمردانه کشته شدند.)



■ اندکی استاد و خامش ماند؛ پس هماوای خروش خشم / با صدایی مرتعش لحنی رجزمانند و دردآلود / خواند:

قلمرو زبانی: استاد: ایستاد / خامش: خاموش / هماوا: همصدا، وندی: هم(وند)+ آوا (اسم) / مرتعش: لرزنده، دارای ارتعاش / رجز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند. / **قلمرو ادبی:** خروش خشم: استعاره پنهان / رجز مانند: تشبیه / لحنی رجز مانند: کوبنده و دشمن کوب **بازگردانی:** مرد نقال بازایستاد و ساکت شد، پس با صدای خشم آلود و لرزان و آهنگی رجزگونه و دردناک این گونه گفت

■ آه / دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایرانشهر / شیرمرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر جهان پهلو / آن خداوند و سوار رخس بی مانند **قلمرو زبانی:** آه: شبه جمله / عماد: تکیه گاه، نگاه دارنده؛ آنچه بتوان بدان تکیه کرد / عماد تکیه: تکیه گاه / شهر: کشور / عرصه: گستره، میدان / ناورد: نبرد / هول: ترسناک، وحشت انگیز / پور: فرزند پسر / زر: لقب زال، پدر رستم / جهان پهلو: جهان پهلوان؛ منظور رستم است / خداوند: صاحب / خداوند و سوار رخس: منظور رستم است / **قلمرو ادبی:** عماد: استعاره از رستم؛ رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه، دیگر مورد احترام و ارزش نیستند و با نیرنگ از میان رفته اند. / ایرانشهر: مجاز از مردم ایران / شیرمرد: تشبیه /

بازگردانی: آه، دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران و شیرمرد میدان‌های ترسناک جنگ، فرزند زال، پهلوان جهان، آن صاحب و سوار رخس بی همتا

■ آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - / گم نمی‌شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان، / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

قلمرو زبانی: خواه: حرف ربط دوگانه / کین: کینه، انتقام / بهر: برای (هماوا؛ بحر: دریا) / «را» در «بسته مهر را پیمان»: اضافه گسسته؛ (پیمان مهر بسته) / **قلمرو ادبی:** چون کلید ... لبخند: تشبیه / کلید: مشبه به؛ خنده: مشبه / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / کلید، گنج، مروارید: تناسب / گم نشدن لبخند: کنایه از لبخند همیشگی داشتن / صلح، جنگ: تضاد / مهر، کین: تضاد / خواه: واژه آرایبی **بازگردانی:** و آن کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی‌شد، چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورده است.

■ آری اکنون شیر ایران‌شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان، / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور، / کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر، / چاه غدر ناجوانمردان / چاه پستان، چاه بی دردان، / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور / و غم انگیز و شگفت آور.

قلمرو زبانی: ایران شهر: کشور ایران، در عهد ساسانیان به کشور ایران، ایران شهر گفته می‌شد. / تهمتن: «تهم»+ یعنی دارنده بدن نیرومند، زورمند، شجاع، دلیر / گرد: پهلوان / سجستانی: سگستانی، سیستانی؛ سرزمین سکاها / مردستان: جای مردخیز / کوهان: «ان» جمع برای کوه به کار برده است، آشنایی زدایی (استوارترین کوه) / دستان: لقب زال، پدر رستم / تگ: ته / ژرف: عمیق / کشته: کاشته / غدر: خیانت، نابکاری / پست: فرومایه / بی درد: بی رگ، بی غیرت / **قلمرو ادبی:** شیر ایران، کوه: استعاره از رستم / کوه کوهان: اغراق / مرد، مردستان: هم‌ریشگی



(ستان: پسوند مکان) / **مرد**: نماد نیرومندی / **تاریک**، **ژرف**، **چاه**: تناسب / **در تگ تاریک ژرف چاه پهناور**: واج آرایه کسره (تتابع اضافات) / **کشته**

هر سو ... خنجر: استعاره پنهان / نیزه، خنجر: تناسب / **چاه**: تکرار / **چاه چونان ... ناپاور**: تشبیه

بازگردانی: آری، اکنون رستم، این شیر ایران زمین، دلاور و پهلوان سیستانی، مظهر استواری و مردانگی، فرزند زال، در ته چاه تاریک و عمیق و پهناوری که از هر سوی بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر کاشته شده، گرفتار گشته بود. در چاه مکر و نیرنگ ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی دردان، چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم انگیز و شگفت آور بود.

■ **آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند، / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود: / پهلوان هفت خوان اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.**

قلمرو زبانی: **تهمتن**: از «تهم» + «تن» یعنی دارنده بدن قوی، نیرومند، شجاع، دلیر/ بن: ته / **سنان**: سرنیزه / **پهلوان هفت خوان**: منظور رستم است / **قلمرو ادبی**: **رخس غیرتمند**: تشخیص / **طعمه دام و دهان خوان هشتم**: واج آرایه « - » / **تناسب**: بن، چاه، آب / **شمشیر، سنان**: تناسب / **آبش زهر و شمشیر و سنان**: تشبیه / **گم بودن**: کنایه از ناپیدا بودن / **طعمه دام و دهان خوان هشتم**: تشبیه، واج آرایه «ن» / **طعمه بودن**: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن / **دهان خوان هشتم**: اضافه استعاری / **خوان هشتم**: استعاره از چاه

بازگردانی: آری، رستم اکنون با اسب غیرتمند و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، ناپدید شده و در دام دهان این خوان هشتم (چاه) گرفتار گشته بود.

■ **و می‌اندیشید/ که نیابستی بگوید هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر. / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...**

قلمرو زبانی: **نیابستی**: نباید / **هیچ**: ضمیر مبهم / **این**: صفت اشاره (تزویر: موصوف) / **تزویر**: فریب و دورویی / **قلمرو ادبی**: **پست**: است: جناس / **چشم، ببندد، نبیند**: تناسب / **چشم را باید ببندد، تا نبیند**: واج آرایه صامت «ب»

بازگردانی: رستم با خود می‌اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید چرا که این فریب و دشمنی، بسیار بی شرمانه و پست بود و او باید در برابر این نیرنگ، چشم‌های خود را ببندد تا دیگر چیزی نبیند.

■ **بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید، / بس که خونش رفته بود از تن / بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید**

قلمرو زبانی: **گشودن**: باز کردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / **گشودش چشم**: چشم خود را گشود، «ش» مضاف الیه، جهش ضمیر / خونش رفته بود از تن: خون از تنش رفته بود، جهش ضمیر / **کاری**: مؤثر / **زخم کاری**: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود. / **زهر زخم‌ها کاریش**: «ش» مضاف الیه زخم، جهش ضمیر / **گویی**: مثل اینکه / **هوشش**: مرجع ضمیر، رخس است / **از تن حس و هوشش**: جهش ضمیر، «از تنش حس و هوش» / **قلمرو ادبی**: **زهر زخم**: شدت کشندگی زخم، اضافه تشبیهی / **واژه آرایه**: بس / **حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید**: کنایه از اینکه مرگ رخس رسیده بود.



بازگردانی: پس از این که چشمانش را گشود، رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده و از بس که شدت زخم‌هایش مؤثر و کشنده بود؛ انگار که هوش و توانش را از دست داده و در حال جان دادن بود.

■ از تن خود - بس بتر از رخس- / بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می‌دید و می‌پایید. / رخس آن طاق عزیز، آن تایی بی همتا / رخس رخشنده / با هزاران یادهای روشن و زنده...

قلمرو زبانی: بتر: مخفف بدتر / نبودش اعتنا با خویش: جهش ضمیر، اعتنا به خودش نمی‌کرد / پاییدن: مراقب بودن، مواظب بودن / طاق: فرد، یکتا، بی همتا؛ سقف سازه‌ای منحنی که زیر پل یا روی دروازه، رواق و مانند آنها می‌سازند؛ در معنای مجازی، بخش قوسی هر چیز مانند ابرو، محراب، ایوان و کمان؛ ایوان سقف دار، رواق / تا: مترادف طاق، یکی / رخشنده: تابان، رخشان / قلمرو ادبی: تایی بی همتا: متناقض نما / رخس، رخشنده: اشتقاق / یاد روشن: حس‌آمیزی / واج آرای صامت «ت، ط»

بازگردانی: او از تن خود که بدتر از رخس زخمی شده بود، آگاهی نداشت و توجهی به خودش نمی‌کرد و مراقب رخس بود. رخس آن یکتای گرامی، آن بی همتای بی مانند، رخس درخشان و زیبایی که هزاران خاطره خوش از او به یاد داشت.

■ گفت در دل رخس، طفلک رخس / آه / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

قلمرو زبانی: رخس: آمیختگی رنگ سرخ و سفید / «ک» در طفلک: تحبیب (دوست داشتن و مهربانی) / آه: شبه جمله / قلمرو ادبی: رخس: واژه آرایی / کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / کلید، گنج، مروارید: تناسب / گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از لبخند نزدن

بازگردانی: رستم در دل خود این گونه می‌گفت: بیچاره رخس، و این برای نخستین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می‌شد؛ زیرا رخس گرامی خود را آغشته به خون و نزار می‌دید.

■ ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او شغاد آن نابردار بود / که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می‌پیچید...

قلمرو زبانی: شغاد: برادر ناتنی رستم / شوم: بدشگون، ناخجسته / چاهسار: دهانه چاه؛ جایی که چاه بسیار است. / می‌پیچید: طنین انداز می‌شد. / قلمرو ادبی: نابردار: ابهام (۱- ناتنی ۲- نابکار، نامرد) / چه، چاهسار: اشتقاق / چاهسار گوش: اضافه تشبیهی؛ سار: مانند؛ ادات تشبیه **بازگردانی:** ناگهان گویی در کنار آن چاه سایه‌ای را دید. آن سایه شغاد نابرداریش بود که به درون چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم و نامردانه اش در گوش رستم می‌پیچید.

■ باز چشم او به رخس افتاد-اما... وای / دید / رخس زیبا رخس غیرتمند / رخس بی مانند / با هزارش یاد بود خوب خوابیده است / آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است...

قلمرو زبانی: هزارش یادبود خوب: «ش» مضاف الیه، جهش ضمیر / وای: شبه جمله در معنای افسوس / قلمرو ادبی: چشم: مجاز از نگاه / رخس غیرتمند: جانبخشی / رخس: واژه آرایی / جناسواره: خوب، خواب / خواب / خوابیده است: کنایه از مرده است / واج آرای



بازگردانی: دوباره چشم رستم به رخس افتاد؛ اما افسوس که رخس زیبا و غیرتمند و بی همتای او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، مرده است؛ آنچنان که انگار آن خاطرات خوش را در خواب می‌دیده است.

■ بعد از آن تا مدتی تا دیر / یال و رویش را / هی نوازش کرد هی بویید هی بوسید / رو به یال و چشم او مالید ...

قلمرو زیبایی: هی: قید، واژه‌ای عامیانه به معنی پیوسته، پیایی/ دیر: مدتی دراز / یال: موی گردن / قلمرو ادبی: واژه آرایبی «هی» / دیر، مدت؛ رو، چشم: تناسب / جناس: بویید، بوسید

بازگردانی: پس از آن تا مدتی تا زمانی دراز، پیایی یال و روی رخس را نوازش کرد و بویید و بوسید. چهره اش را به یال و چشم رخس مالید.

■ مرد نَقال از صدایش ضجّه می‌بارید و نگاهش مثل خنجر بود: / «و نشست آرام، یال رخس در دستش / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟

قلمرو زیبایی: ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون / جنگ بود این یا شکار: پرسش انکاری/ میهمانی بود یا تزویر: پرسش انکاری / تزویر: دورویی / قلمرو ادبی: ضجّه می‌بارید: استعاره پنهان؛ کنایه از اینکه بسیار اندوهناک بود / نگاهش مثل خنجر بود: تشبیه / سرگرم: کنایه از مشغول بودن / باز با آن آخرین اندیشه‌ها: واج آرایبی مصوت «ا»، «ش»/ جناس: یا، آیا / جناس: باز، با / جناس: یال، یا

بازگردانی: از صدای مرد نَقال، ناله و زاری همچون باران می‌بارید (بسیار ناراحت و خشمگین بود) و نگاهش تیز و گیرا بود. رستم آرام در کنار رخس نشست در حالی که یال رخس در دستش بود، در این اندیشه فرورفته بود که آمدن به این دشت برای شکار نبود؛ بلکه برای به دام انداختن و کشتن او بود؛ این میزبانی نبود. بلکه فریب و نیرنگ دشمنان بود.

■ قصه می‌گوید که بی شك می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابردار را بدوزد همچنان که دوخت با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نگه می‌کرد

قلمرو زیبایی: مرجع «ش» در «زیرش»: درخت / بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / قلمرو ادبی: قصّه می‌گوید: تشخیص / نابردار: ایهام (۱- نانتی ۲- ناجوانمرد) / کمان، تیر: تناسب / ایستاده، داده: قافیه / بود: ردیف / می‌توانست او اگر می‌خواست: یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است

بازگردانی: او اگر می‌خواست می‌توانست شغاد نابردار را بکشد؛ همچنان که قبل از مردن با تیری شغاد را بر درختی که در زیرش ایستاده بود دوخت و کشت.

■ قصه می‌گوید: / این برایش سخت آسان بود و ساده بود. / همچنان که می‌توانست او اگر می‌خواست / کان کمند شصت خم خویش بگشاید / و ببندازد به بالا بر درختی گیره ای، سنگی و فراز آید

قلمرو زیبایی: سخت: بسیار / سخت آسان: وابسته و وابسته، قید صفت / کان: که آن / کمند: ریسمانی که در وقت جنگ یا شکار در گردن دشمن یا شکار انداخته به دنبال خود بکشند. / خم کمند: حلقه و پیچ و تاب کمند / فراز آید: بالا بیاید / قلمرو ادبی: سخت: ایهام تضاد با «آسان» / کمند شصت خم: مجاز یا کنایه از بسیار بلند



بازگردانی: داستان این گونه می‌گوید: این کار برای رستم بسیار ساده بود. همانگونه که می‌توانست اگر می‌خواست کمند بلند خودش را باز کند و به درخت یا گیره‌ای بیندازد و بالا بیاید.

■ **ور** بررسی راست گویم راست / قصه بی شک راست می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست / لیک...

قلمرو زبانی: ور: و اگر / قلمرو ادبی: راست: واژه آرایبی / واج آرایبی «س» / گویم، می‌گوید: اشتقاق / قصه می‌گوید: جانبخشی /

بازگردانی: اگر راستش را بررسی (بخواهی) من می‌گویم که آری راست بود. بدون شك قصه راست می‌گوید او می‌توانست که خود را نجات دهد،

اگر می‌خواست. اما ... (رستم پیروزمندانه مرگ را پذیرفت. او مرگ را از زندگانی که در آن به راحتی برادرکشی می‌شود برتر شمرد.)

پیام: می‌توانست او اگر می‌خواست: یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

کارگاه متن پژوهی

□ قلمرو زبانی

۱- متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

□ باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. (ظاهره

صقارزاده) / مرادف: هم ردیف (صلح ≠ جنگ)

□ با اهل فنا دارد هر کس سر **یکرنگی** / باید که به رنگ شمع از رفتن سر خنند (بیدل دهلوی) (یکرنگی ≠ تزویر)

بازگردانی: هر کس که می‌خواهد با اهل فنا دوست و یکرنگ باشد، باید مانند شمع در بند جانش نباشد و جانبازی کند.

۲- این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن

همگان: همگان / تاریک ژرف چاه پهناور: چاه تاریک ژرف پهناور / می‌دیده است: ماضی نقلی استمراری / هریوه پاک آیین: هراتی پاک آیین

/ بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم و...

ب) کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته

عرصه ناوردهای هول، کوه کوهان، مرد مردستان

۲- در متن زیر گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

- رخس زیبا، رخس غیرتمند (رخس: هسته، موصوف / زیبا، غیرتمند: وابسته پسین صفت بیانی)

- رخس بی مانند، با هزاران یادبود خوب خوابیده است. (رخس: هسته، موصوف / بی مانند: وابسته پسین، صفت بیانی) (با: حرف اضافه /

هزاران: وابسته پیشین، صفت شمارشی اصلی / یادبود: هسته گروه اسمی / خوب: وابسته پسین، صفت بیانی)

**قلمرو ادبی**

- ۱- کدام نوع لحن برای خوانش متن درس مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید. - لحن حماسی؛ زیرا داستان روایتی از داستان‌ها و دلوری‌ها و پهلوانی‌های رستم است و این درون مایه مناسب با لحن حماسی.
 - ۲- «شغاد» و «رستم» نماد چه کسانی هستند؟ - **شغاد**: نماد مرد دورو و نابکار / **رستم**: نماد پهلوان یکترو و پهلوان
 - ۳- قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
- الف)** این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد **(کلید)**: استعاره از خنده / **گنج**: استعاره از دهان / **مروارید**: استعاره از دندان
- ب)** همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید **(تشبیه؛ وجه شبهه؛ به کردار؛ مشبه به؛ صدف بر گرد مروارید)**
- پ)** پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود **(تشبیه؛ مشبه؛ پهلوان هفت خوان / مشبه به؛ طعمه)** **(دام خوان هشتم)**: اضافه تشبیهی **(دهان خوان هشتم)**: اضافه استعاری

قلمرو فکری

- ۱- مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟ - منظور کشته شدن رستم است.
 - ۲- درباره مناسبیت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.
- یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند / این بار می‌برند که زندانی ات کنند **(فاضل نظری)**
- بازگردانی:** ای یوسف، از اینکه از چاه درمی‌آوردت خوشدل نباش؛ زیرا می‌خواهند ببرندت و زندانی ات کنند که از چاه بدتر است.
- رستم از هفت خوان جان بدر برد؛ ولی هنگامی که برای گلگشت و شکار آمده بود، در دامی سهمگین افتاد و جان باخت. به دیگر عبارت از چاله به چاه افتاد. بیت صورت پرشش نیز همین پیام را می‌رساند.
- ۳- شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟
- درباره نابکاری، دورویی و ناجوانمردی شغاد و بهمن سخن می‌گوید؛ همچنین بر جوانمردی رستم تأکید دارد که برای حفظ نام جان باخت و مرگ را بر زندگی پست و همراه با خواری برتر شمرد.
- ۴- اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رسانید؟
- به عهده دانش آموزان ارجمند



شعر خوانی: ای میهن

۱- تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن! / بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: تنیده: در هم بافته / تار: رشته‌هایی که در طول پارچه بافته می‌شود / پود: رشته‌ای که در پهنای پارچه بافته می‌شود. / بود: می‌باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / **قلمرو ادبی: قالب:** غزل / وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (ت تن تن تن) (رشته انسانی) / تنیده یاد تو: استعاره پنهان؛ یاد تو مانند تار به وجود من تنیده شده است. / تار، پود: تضاد / تار و پود: استعاره از همه وجود / بود لبریز از عشقت، وجودم: استعاره پنهان؛ عشق تو مانند باده‌ای است که وجود من را فراگرفته است. / واج آرای: «ب» «د» / واژه آرای: «میهن»

بازگردانی: ای میهن من! یاد تو، در تار و پود من تنیده شده و وجود من لبریز از عشق تو است.

پیام: میهن دوستی

۲- تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی، / فدای نام تو، بود و نبودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: بود: هست / نابودی: نیستی / مهر: عشق / پروردی: پرورش دادی / بود و نبود: هست و نیست / **قلمرو ادبی:** بود، نبود: تضاد / بود و نبود: کنایه از همه وجود / ای میهن: جانبخشی (در همه بیت‌ها) / واج آرای: «ب» «و» / واژه آرای: «بود» «میهن»

بازگردانی: ای میهن! تو از نیستی من را پدید آوردی و با عشق و مهربانی مرا بزرگ کردی؛ ازین رو هست و نیست من فدای نام تو باد.

پیام: میهن دوستی

۳- به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم، / به هر حالت که بودم با تو بودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: به: در / ماتم: سوگ / **قلمرو ادبی:** به هر مجلس ... ماتم: کنایه از در هر حالتی / مجلس، زندان، شادی، ماتم: تضاد / واژه آرای: «به هر»، «بودم، میهن / واج آرای: «ب»

بازگردانی: ای میهن! در هر مجلس یا زندان، در هر شادی یا سوگواری، در هر حالتی که بوده ام با تو بوده ام.

پیام: میهن دوستی

۴- اگر مستم اگر هشیار، اگر خوابم اگر بیدار، / به سوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن!

قلمرو زبانی: روی سجود: اضافه همراهی / بُود: می‌باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بُو) / **قلمرو ادبی:** مست، هشیار، خواب، بیدار: تضاد / اگر مستم ... بیدار: کنایه از «در هر حالتی» / واژه آرای: «اگر» «میهن» / سوی، روی: جناس / واج آرای: «ر»

بازگردانی: ای میهن! اگر مستم اگر هشیار، اگر خوابم اگر بیدار، در هر حالی همیشه روی سجودم به سوی تو است.

پیام: میهن دوستی

۵- به دشت دل، گیاهی جز گل رویت نمی‌روید، / من این زیبا زمین را آزمودم، میهن، ای میهن!



قلمرو زبانی: آزمودن: آزمایش کردن (بن ماضی: آزمود، بن مضارع: آزما) / **زیبا زمین:** ترکیب وصفی وارون (زمین زیبا) / **قلمرو ادبی: دشت**

دل: اضافه تشبیهی / **گل روی:** اضافه تشبیهی / **زیبا زمین:** استعاره از «دل» / **روی داشتن میهن:** جانبخشی

بازگردانی: ای میهن! در دشت دلم، گیاهی جز گل روی تو نمی‌روید. من دلم را که مانند زمین زیباست بارها آزموده‌ام.

پیام: در دل من تنها زیبایی میهن جای گرفته است.

ابوالقاسم لاهوتی

درک و دریافت

۱- یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث‌ها و درنگ‌ها بخوانید.

۲- وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید. - این شعر نیز همانند ادبیات پایداری بر ستیز

با ستمگران و بدخواهان میهن اشاره دارد و همانند حماسه رنگ و بوی قهرمانی و ملی در آن پر رنگ است.